

مناسبات سلاطین دهلی با مشایخ چشتیه و سهروردیه

محسن معصومی^۱، سعید شیرازی^۲

(دریافت مقاله: ۹۳/۰۱/۲۶، پذیرش نهایی: ۹۳/۰۲/۳۱)

چکیده

صوفیان نقش مهمی در ترویج اسلام در شبه قاره هند داشتند. چشتیه و سهروردیه از نخستین طریقه‌های صوفیانه بودند که به شبه قاره هند راه یافتند و در سده‌های هفتم و هشتم هجری، هم‌زمان با اوج اقتدار سلاطین دهلی (حک: ۶۰۲-۹۳۲)، مشایخ این دو طریقت، نفوذ معنوی زیادی در بین طبقات مختلف مردم یافتند. این موضوع موجب شده بود تا بیشتر سلاطین دهلی، رابطه دوستانه و محترمانه‌ای با صوفیان داشته باشند و بکوشند با به خدمت گرفتن آنها در امور سیاسی و حکومتی، برای خود مقبولیت و مشروعیت، کسب کنند. نگرش مشایخ چشتیه و سهروردیه درباره ارتباط با سلاطین و پرداختن به امور سیاسی متفاوت بود. مشایخ چشتیه، غالباً از پرداختن به امور سیاسی و حکومتی امتناع می‌کردند، اما مشایخ سهروردیه از آغاز تشکیل حکومت سلاطین دهلی، عهده‌دار برخی از مناصب مهم حکومتی چون «شیخ الاسلام» شدند. این مقاله مناسبات سلاطین دهلی با مشایخ چشتیه و سهروردیه را بررسی کرده است.

کلید واژه‌ها: شبه قاره هند، سلاطین دهلی، تصوف، چشتیه، سهروردیه

Email: mmassumi@ut.ac.ir

۱. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران؛

Email: saeed.shirazi890@gmail.com

۲. عضو هیئت علمی بنیاد دایرة المعارف اسلامی؛

مقدمه

تصوف در سده سوم و چهارم هجری و پیش از تشکیل نخستین سلسله‌های مسلمان مستقل (سلاطین دهلی)، با مهاجرت صوفیان به مناطقی چون سند و پنجاب، وارد شبه قاره هند شد. فعالیت‌های صوفیان در شبه قاره هند، تا سده ششم هجری ادامه داشت. از اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم هجری، جماعت‌خانه‌ها و خانقاه‌های صوفیان، پذیرای بسیاری از مردم، از طبقات مختلف اجتماعی، اعم از مسلمان و هندو بود و با توجه به روح تسامح و مدارای مشایخ، این خانقاه‌ها در گرایش هندوان به اسلام و ترویج اسلام در شبه قاره هند، نقش مهمی ایفا کردند. مقبولیت مشایخ صوفیه در دوره‌های پس از مرگ آنان نیز ادامه داشت، چنان که از دیرباز یکی از مهمترین آیین‌هایی که در شبه قاره هند رواج داشته و امروزه نیز در برخی از تقویم‌های هند و پاکستان ثبت شده است، برگزاری مراسم عرس (سالگرد وفات مشایخ بزرگ) است که هر ساله در جوار آرامگاه اقطاب صوفیه برگزار می‌شود. برخی از زیارتگاه‌های صوفیه در شبه قاره هند، از چنان اعتباری برخوردار بودند که نه تنها مردم عادی از مسلمان و هندو، بلکه حاکمان و سلاطین هندو و مسلمان نیز به زیارت آن می‌رفتند.

پنج سلسله اسلامی ممالیک (حک: ۶۰۲-۶۸۹)، خلجیان (حک: ۶۸۹-۷۲۰)، تغلقیان (حک: ۷۲۰-۸۱۷)، سادات (حک: ۸۱۷-۸۵۵) و لودیان (حک: ۸۵۵-۹۳۲)، که بیش از سه سده در شمال و مرکز شبه قاره هند به مرکزیت دهلی، حکومت کردند، در منابع و پژوهش‌های جدید، سلاطین دهلی خوانده شده‌اند. سده هفتم و هشتم هجری اوج شکوه و اقتدار سلاطین دهلی بود. اما پس از اقدامات محمد بن تغلق (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق)، دومین سلطان تغلقیان و آشوبها و هرج و مرجهای ناشی از آن، حکومت سلاطین دهلی رو به افول نهاد و قلمرو آنها تجزیه شد و سلسله‌های مستقل متعددی سر برآوردند. به گونه‌ای که گاه، قلمرو سلاطین، به دهلی و اطراف آن محدود می‌شد. در نهایت شکست ابراهیم لودی در ۹۳۲ق در نبرد پانی‌پت، در برابر سپاهیان بابر، به حکومت سلاطین دهلی پایان بخشید.

استقرار نخستین طریقه‌های صوفیه (چشتیه و سهروردیه)، در شبه قاره هند هم‌زمان با فتح دهلی و تشکیل سلطنت دهلی بود. در دوره اوج اقتدار سلاطین دهلی در سده هفتم و هشتم هجری طریقه‌های چشتیه و سهروردیه نیز نفوذ معنوی زیادی داشتند و از گروه‌های تاثیرگذار در حوادث سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رفتند، به گونه‌ای که سلاطین نمی‌توانستند جایگاه و نفوذ آنها را در میان مردم نادیده بگیرند. از این رو، بیشتر

سلاطین دهلی می‌کوشیدند با مشایخ صوفیه، مناسبات دوستانه و محترمانه برقرار کنند و با به خدمت گرفتن آنها در امور سیاسی و حکومتی، از نفوذ معنوی آنها به نفع خود و حکومتشان بهره‌برند. اما نگاه مشایخ چشتیه و سهروردیه درباره امور سیاسی و مناسبات حکومتی متفاوت بود. بیشتر مشایخ چشتیه از امور سیاسی و مناصب حکومتی دوری می‌کردند و پرداختن به این امور را موجب وابستگی به ارباب دنیا می‌دانستند، در حالی که مشایخ سهروردیه مخالفتی با دخالت در امور سیاسی و حکومتی نداشتند و از آغاز دوره سلاطین دهلی، برخی از مناصب مهم چون «شیخ الاسلامی» را عهده‌دار شدند.

سلاطین دهلی و چشتیه

چشتیه از مشهورترین و قدیمی‌ترین سلسله‌های صوفیانه در شبه قاره هند هستند. بنیانگذار این سلسله در شبه قاره هند، خواجه معین الدین چشتی (د ۶۳۳ق) بود که در ۵۶۱ق به اجمیر^۱ در ایالت راجستان هند رفت و این شهر را به عنوان مرکز فعالیت‌های خویش برگزید. معین الدین با انتخاب اجمیر که با دهلی فاصله زیادی داشت، از سنت مشایخ چشتیه در سرزمین‌های دیگر پیروی کرد که خانقاه‌های خود را به دور از مراکز سیاسی برپا می‌کردند. پس از مدتی، تعالیم و خانقاه‌های چشتیان در مناطق دیگری چون ناگور (ناحیه‌ای در راجستان)، آجودهن (پاک پتن شریف در پاکستان)، دهلی، بنگال و دکن نیز گسترش یافت. مشایخ چشتیه غالباً مخالف پرداختن به خدمات سیاسی و حکومتی و دریافت مقرری از سلاطین بودند و خلفای خود را نیز از این کار منع می‌کردند. آنها وابستگی به ارباب دنیا را مذموم می‌دانستند و ترجیح می‌دادند در بین مردم در فقر و با سادگی زندگی کنند (آریا، ۱۷۴-۱۷۵؛ عزیزاحمد، ۵۵-۵۷؛ Anjum, 494). با وجود این، غالباً مناسبات سلاطین دهلی و مشایخ چشتیه احترام‌آمیز بود؛ هرچند در مواردی نفوذ گسترده مشایخ چشتیه در بین مردم و عدم تمایل آنها به پذیرش مناصب حکومتی، موجب تیرگی این روابط می‌شد (نک: ادامه مقاله).

شمس‌الدین التتمش (حک: ۶۰۷-۶۳۳ق)، نخستین سلطان مستقل دهلی و بنیانگذار سلسله ممالیک بود. وی از مستنصر خلیفه عباسی بغداد، منشور حکومت بر هند دریافت کرد و بدین ترتیب حکومت سلاطین دهلی را مشروعیت بخشید. التتمش نسبت به صوفیان چشتیه با احترام رفتار می‌کرد و از مریدان خواجه معین‌الدین چشتی

و قطب‌الدین کاکای (د۶۳۳ق) بود (چشتی دهلوی، ۹۹؛ آریا، ۹۸، ۱۲۲). خانقاه قطب‌الدین کاکای در کیلوکهری^۱ (نزدیک دهلی)، با اقبال گسترده مردم روبرو بود. شیخ‌الاسلام دهلی، نجم‌الدین صغری، گلایه نزد معین‌الدین چشتی برد که با حضور قطب‌الدین کاکای، دیگر کسی برای شیخ‌الاسلامی او ارزشی قائل نیست و معین‌الدین، از قطب‌الدین کاکای خواست تا همراه او به اجمیر برود، اما سلطان دهلی و برخی از مردم، از سفر قطب‌الدین جلوگیری کردند (میرخورد، ۶۴-۶۵؛ جمالی دهلوی، ۲۲-۲۳؛ چشتی، ۱۵۷-۱۵۸). هر چند قطب‌الدین کاکای، درخواست سلطان را برای پذیرش منصب شیخ‌الاسلامی نپذیرفت (دهلوی، ۲۱)، اما از ارادت سلطان نسبت به وی کاسته نشد، چنان که برخی از پژوهشگران نام قُطْب منار (مناره‌ای که ساخت آن در دهلی در زمان قطب‌الدین ایبک آغاز شد و در زمان التتمش به پایان رسید) را بر گرفته از اسم قطب‌الدین کاکای و نشانه ارادت سلطان به وی دانسته‌اند (Munshi, 73).

هم‌زمان با حکومت غیاث‌الدین بلبن (حک: ۶۶۴-۶۸۶)، هشتمین سلطان مملوک دهلی، شیخ فریدالدین گنج شکر (د۶۶۴ق)، از مشایخ نامدار چشتیه، خلیفه قطب‌الدین کاکای بود. وی در آغاز در هانسی (شهری در حدود ۱۵۰ کیلومتری غرب دهلی) و سپس در آجودهن می‌زیست. به رغم ارادت سلطان و فرزندش به گنج شکر، او از پذیرش مناصبی حکومتی و دخالت در امور سیاسی دوری گزید و در فقر و با سادگی زندگی کرد (برنی، ۱۱۲؛ میرخورد، ۷۱-۷۲؛ چشتی ۱۶۷-۱۶۹؛ Anjum, 271). گنج شکر خلفای خود را نیز از پرداختن به امور سیاسی و حکومتی منع می‌کرد. نصیحت او به یکی از شاگردانش به نام سیدی موله، گویای مخالفت جدی او با دخالت صوفیان در امور سیاسی است:

«با ملوک و امرا اختلاط نکنی و آمد و شد ایشان را در خانه خود از مهلکات تصور کنی که هر درویشی که در اختلاط با ملوک و امرا بگشاید عاقبت او وخیم گردد» (چشتی، ۵۰-۵۱).

سیدی موله از زمان بلبن در دهلی بود. در دوره جلال‌الدین فیروزشاه خلجی (حک: ۶۸۹-۶۹۵ق)، بنیانگذار سلسله خلجیان، خانقاه وی رونقی تمام یافت و روزانه پذیرای شمار زیادی از مردم بود (برنی، ۲۰۸-۲۰۹؛ هروی، ۱/۱۲۵-۱۲۶). شهرت و نفوذ او در این دوره، ظاهراً موجب شد که امرای بلبنی (منسوب به سلطان بلبن)، که پس از سقوط سلسله ممالیک، در فقر و تنگدستی می‌زیستند، موله را علیه سلطان بشوراندند (برنی، ۲۰۹-۲۱۰؛ غوثی شطاری، ۶۲). سلطان پس از آگاهی از این توطئه، سیدی موله را به

1. Kilokhari

دربار فراخواند و به رغم انکار موله از دست داشتن در توطئه بر ضد حکومت، وی را به قتل رساند (برنی، ۲۱۲؛ عصامی، ۲۱۵-۲۱۸).

خواجه نظام‌الدین اولیاء (۷۲۵ق) مشهور به سلطان المشایخ، از معروف‌ترین مشایخ چشتیه در دوره سلاطین دهلی بود. (دهلوی، ۱۰۳). خانقاه وی در غیاث پور (شهری در نزدیکی دهلی)، رونق زیادی داشت. نظام‌الدین نیز همانند مشایخ پیشین چشتیه، از دخالت در امور سیاسی و پذیرش مناصب حکومتی پرهیز داشت و مریدان خود را نیز از پرداختن به این امور منع می‌کرد (Anjum, 288-297, 305). او به رغم نیاز، هدایای جلال‌الدین فیروزشاه خلجی را نپذیرفت. جلال‌الدین فیروزشاه خلجی علاقه زیادی به دیدار نظام‌الدین داشت، اما وی پیوسته درخواست سلطان را برای ملاقات با خود رد می‌کرد. حتی سلطان قصد داشت سر زده به ملاقات نظام‌الدین برود، اما امیر خسرو دهلوی از مریدان نظام‌الدین و صاحب منصبان دربار جلال‌الدین فیروزشاه خلجی، نظام‌الدین اولیاء را از تصمیم سلطان آگاه کرد و در نتیجه سلطان نتوانست نقشه خویش را اجرا کند (میرخورد، ۱۲۴).

در دوره سلطنت علاء‌الدین خلجی (حک: ۶۹۵-۷۱۵)، سومین سلطان خلجیان، نظام‌الدین و خانقاه وی شهرت و اعتبار بیشتری یافتند و شمار زیادی از مردم شبه قاره هند، از گروه‌های مختلف و حتی نظامیان و درباریان در جرگه مریدان وی در آمدند (برنی، ۱۴۳، ۳۴۱-۳۴۷). حتی برخی از همسران سلطان و نزدیکان وی چون شادی خان و خضرخان (پس و ولیعهد سلطان)، به مریدان وی پیوستند (Nizami, 107-109). برنی (۳۶۶)، خود سلطان را نیز از ارادتمندان نظام‌الدین دانسته و معتقد است به رغم این که سلطان در دوره سلطنت خود در صدد ملاقات با نظام‌الدین برنیامد، اما از مریدان او بود. به نوشته برنی (۳۳۰-۳۳۳) وقتی از لشکریان اعزامی به ورنگل^۱ (منطقه‌ای در دکن)، خبری نشد، سلطان افرادی را نزد نظام‌الدین فرستاد تا از او درباره وضع لشکریان بپرسند و پس از این که پیشگویی نظام‌الدین در باره فتح ورنگل به حقیقت پیوست، اعتقاد سلطان به نظام‌الدین بیشتر شد (برنی، ۳۳۰-۳۳۳). بر خلاف برنی، به نوشته برخی از تذکره نویسان، نظام‌الدین هدایای علاء‌الدین خلجی را نپذیرفت و مریدان خود را از همکاری با دربار منع کرد. او در خلافت نامه قاضی محی‌الدین کاشانی نوشت:

«می‌باید که تارک دنیا باشی، به سوی دنیا و ارباب دنیا مایل نشوی و ده (روستا)،

قبول نکنی و صله پادشاهان نگیری (دهلوی، ۱۹۰)».

نفوذ گسترده نظام‌الدین در میان مردم موجب شده است که برخی از پژوهشگران از سلطنت روحانی وی در کنار سلطنت دنیوی علاءالدین سخن گویند، امری که نگرانی سلطان را موجب شده بود (Anjum, 306; Rizvi, 189; Digby, 71-72). سلطان که ظاهراً در پی آزمودن نظام‌الدین بود، به توسط پسر خود خضرخان، پرسش‌هایی درباره امور سیاسی، برای وی فرستاد. نظام‌الدین از خواندن نامه سلطان امتناع کرد و پیام فرستاد که علاقه‌ای به کار سلطنت و امور سیاسی ندارد و تهدید به ترک غیث‌پور کرد (میرخورد، ۱۴۳-۱۴۴؛ غوثی شطاری، ۷۰-۷۱؛ محدث دهلوی، ۱۰۸-۱۰۹). از آن پس، سلطان از جانب نظام‌الدین، آسوده خیال شد و چندین مرتبه در خواست کرد که با وی دیدار کند، اما نظام‌الدین نپذیرفت و در پاسخ به اصرار سلطان گفت: «خانه این ضعیف دو در دارد اگر پادشاه از یک در درآید من از در دیگر بیرون روم (میرخورد، ۱۴۵)».

در دوره سلطنت قطب‌الدین مبارکشاه خلجی (حک: ۷۱۶-۷۲۰ق)، مناسبات سلطان با نظام‌الدین وارد مرحله جدیدی شد. قطب‌الدین به توهین و ناسزا گویی به نظام‌الدین پرداخت و در صدد قتل او برآمد (برنی، ۳۹۶؛ غوثی شطاری، ۵۰؛ نظامی، ۲۹۱-۲۹۸). هرچند با توجه به نفوذ گسترده نظام‌الدین و حضور شمار زیادی از مریدان او در دربار و سپاه، موفق به عملی کردن تهدید خود نشد (جمالی دهلوی، ۷۵-۷۴). قطب‌الدین، در دهلی مسجدهی ساخت و همه علما و مشایخ را برای برگزاری اولین نماز جمعه، به مسجد نوساز دعوت کرد. نظام‌الدین دعوت سلطان را نپذیرفت. او همچنین، آن گونه که مرسوم بود، برای تبریک ماه نو، به خدمت سلطان نرفت و یکی از خادمان خود را به دربار فرستاد و بدین ترتیب خشم سلطان را برانگیخت. به قتل رسیدن خضرخان ولیعهد علاءالدین خلجی و از مریدان نظام‌الدین، به دست قطب‌الدین نیز از دیگر عوامل تیره‌تر شدن روابط آن دو بود (برنی، ۳۹۴؛ میرخورد، ۱۶۰-۱۶۱؛ محدث دهلوی، ۵۹۲-۵۹۳). قطب‌الدین که از مقابله با نفوذ نظام‌الدین درمانده شده بود، دستور داد تا از آمد و شد مردم، به خانقاه وی جلوگیری شود، اما این اقدام او نیز نتیجه‌ای نداشت و خانقاه نظام‌الدین، همچنان محل رفت و آمد گروه زیادی از مردم بود (برنی، ۳۹۶؛ آریا، ۱۵۵، ۱۴۸). او همچنین برای ایجاد تقابل میان مشایخ چشتیه و سهروردیه و تحت‌الشعاع قرار دادن نظام‌الدین، از شیخ رکن‌الدین سهروردی (د۷۳۵ق)، دعوت کرد تا به دهلی برود (برنی، ۳۹۶؛ هروی، ۱/ ۱۸۰؛ بدائونی، ۱/ ۱۴۵؛ ابتهسام، ۱۲۸). این اقدام وی نیز نتیجه‌ای نداشت چرا که نظام‌الدین، نخستین کسی بود که به استقبال شیخ رکن‌الدین رفت و شیخ در جمع امرا و

بزرگان، در پاسخ به پرسش سلطان که چه کسی برای اولین بار به استقبالت آمد؟ گفت: «آنکه بهترین اهل شهر بود» (میرخورد، ۱۴۶؛ دهلوی، ۱۲۳-۱۲۴).

قطب‌الدین مبارکشاه خلجی تنها سلطان دهلی بود که برای خود القابی چون «امام اعظم» و «خلیفه رب‌العالمین» را که خاص خلفا بود، به کار برد. استفاده از این القاب، ظاهراً برای مقابله با نفوذ معنوی نظام‌الدین اولیاء بود (امیرخسرو، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۴۳؛ Thoma; 179-18; Lane-poole, 44-45).

غیاث‌الدین تغلق (حک: ۷۲۰-۷۲۵ق)، بنیانگذار سلسله تغلقیان، به مشایخ صوفیه ارادت داشت و با تقدیم هدایا، موجب رونق خانقاه‌های آنها شد (برنی، ۴۳۵؛ عزیزاحمد، ۵۶). هر چند در سالهای پایانی سلطنت، رابطه او و نظام‌الدین به سردی گرایید. سلطان، به هنگام بازگشت از لشکرکشی به لکهنوتی، به نظام‌الدین پیام داد که وقتی من وارد دهلی شوم یا تو در دهلی خواهی بود یا من. نظام‌الدین نیز به او پاسخ داد: «هنوز دهلی دور است» (بدائونی، ۱۵۵/۱-۱۵۶؛ هروی، ۱/ ۱۹۸). به درستی دانسته نیست که چه عاملی سبب شده تا سلطان از لکهنوتی چنین پیامی برای نظام‌الدین بفرستد، اما به نظر می‌رسد رفت و آمد محمد بن تغلق به خانقاه نظام‌الدین و اظهار ارادت به وی، موجب نگرانی سلطان شده بود. به نوشته ابن بطوطه (۴۵۱/۲) نظام‌الدین، به محمد بن تغلق گفته بود: «سلطنت را به تو بخشیدم».

محمد بن تغلق (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق)، پس از جلوس، مقابری برای معین‌الدین چشتی در اجمیر و نظام‌الدین اولیاء در دهلی، ساخت (میرخورد، ۱۶۴؛ عصامی، ۴۴۶). با این حال، رابطه او با خلفای نظام‌الدین غالباً غیر دوستانه بود. سلطان که متأثر از آراء ابن تیمیه بود، سیاست و دین را از هم جدا نمی‌دانست و معتقد بود که صوفیان بنا بر تکلیف شرعی، باید مناصب دولتی بپذیرند، اما مشایخ چشتیه همچنان از پذیرش مناصب حکومتی خودداری می‌کردند (Rizvi, 155; 225-224; Nizami, 122). البته سلطان از نفوذ مشایخ صوفیه در بین مردم غافل نبود و می‌کوشید از اعتبار آنها برای تثبیت حکومت و پیشبرد برنامه‌های خویش، بهره گیرد. چنان که وقتی سلطان در صد گسترش قلمرو خود برآمد، دست به دامان مشایخ چشتیه یعنی نصیرالدین چراغ دهلی، فخرالدین زرّادی و شمس‌الدین یحیی شد و آنان را به دهلی فراخواند تا مردم را به جنگ تشویق کنند (میرخورد، ۲۸۱).

مشایخ چشتیه سیاست‌های متفاوتی را در برابر فشارهای محمد بن تغلق، در پیش

گرفتند. فخرالدین زرّادی (د.۷۴۸ق)، پس از آن که به اجبار به دربار برده شد؛ با سلطان به تندی برخورد کرد و هدایای سلطان را نپذیرفت. قطب‌الدین دبیر از مریدان او که منصب رسمی درباری داشت، از بیم برخورد قهرآمیز سلطان با زرّادی، هدایا را پذیرا شد، هر چند که مورد اعتراض سلطان قرار گرفت (میرخورد، ۲۸۱-۲۸۳؛ محدث دهلوی، ۱۷۶-۱۷۷؛ چشتی دهلوی، ۱۵۴). قطب‌الدین منور نیز که قرار بود به اجبار از هانسی به دهلی برده شود، از ماموران پرسید: آیا در رفتن به دربار مختار است یا خیر؟ و پس از این که پاسخ شنید اگر نیاز باشد او را به اجبار به دهلی خواهند برد، خدا را سپاس گفت از این که به اختیار خود به دربار نمی‌رود. منور در گفتگو با سلطان، اظهار داشت که بهتر است به جای پرداختن به امور سیاسی، در خانقاه خود به دعاگویی سلطان و مسلمانان، بپردازد. سلطان نیز به او اجازه داد تا به خانقاه خود بازگردد (میرخورد، ۲۶۲-۲۶۱؛ غوثی شطاری، ۸۴).

اما شیخ نصیرالدین چراغ دهلی مشهورترین صوفی چشتیه در زمان محمدبن تغلق و خلیفه نظام‌الدین اولیاء، که در آغاز مناسبات دوستانه‌ای با سلطان نداشت (میرخورد، ۲۵۶-۲۵۵؛ غوثی شطاری، ۱۰۴؛ محدث دهلوی، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۵۴؛ چشتی دهلوی، ۱۵۱) ظاهراً در پی فشارهای سلطان، به رغم میل خود، منصب جامه‌داری خاص سلطان را پذیرفت و در برخی از لشکرکشی‌های وی نیز حاضر شد (محدث دهلوی، ۱۵۶؛ Anjum, 389-392). چنان که در آخرین لشکرکشی سلطان به تهته (در ایالت سند)، چراغ دهلی نیز در بین سپاهیان او حضور داشت (برنی، ۵۳۵). بدائونی (۱۶۷/۱) برخلاف برنی، نوشته است که چراغ دهلی، هم‌زمان با این لشکرکشی در دهلی بود و محمد بن تغلق در حین این لشکرکشی خبر یافت که وی، فیروزشاه را در دهلی به سلطنت برداشته است. او دستور قتل همه سرکشان را صادر کرد، اما پیش از اجرای حکم، خود وی درگذشت.

پس از درگذشت سلطان محمد بن تغلق در تهته، چراغ دهلی به همراه مخدوم زاده عباسی (از نوادگان خلفای عباسی بغداد)، فیروزشاه تغلقی را به سلطنت برداشتند (فرشته، ۴۸۲/۱؛ بدائونی، ۱۶۷/۱). فیروزشاه برخلاف محمدبن تغلق، به حمایت از صوفیان، از جمله صوفیان سلسله چشتیه پرداخت و موجب رونق دوباره خانقاه‌ها شد (سیرت فیروزشاهی، ۱۴۲، ۱۴۹-۱۵۰). هرچند، این حمایت‌ها نیز نتوانست رونق پیشین را به خانقاه‌های چشتیه بازگرداند (Rizvi, 189). فیروزشاه علاوه بر این که برای دستیابی به مقبولیت از صوفیان حمایت می‌کرد، خود نیز به تصوف گرایش داشت، به گونه‌ای که شمس سراج عقیف مورخ معاصر او، به نقل از قطب‌الدین منور، درباره سلطان نوشته

است: «سلطان فیروزشاه شیخی از مشایخ صوفیه است که تاج شاهی بر سر دارد». در زمان جلوس فیروزشاه، اقدامات محمد بن تغلق، حکومت تغلقیان را در سرایشی سقوط قرار داده بود و موجب تجزیه قلمرو آنها و تشکیل سلسله‌های مستقل مسلمان شده بود. این سلسله‌ها، دائماً با سلاطین دهلی درگیر بودند. از این رو فیروزشاه می‌کوشید برای رویارویی با تهدید آنها، حمایت حداکثری مردم را به دست آورد و برای کسب حمایت مردم، به مشایخ چشتیه توجهی ویژه داشت. وی در مسیر بازگشت از تهته به دهلی، از چراغ دهلی و قطب‌الدین منور خواست تا برای موفقیت او در تصرف دهلی (که در دست خان جهان، وزیر محمد بن تغلق بود و یکی از پسران خردسال محمد بن تغلق را به سلطنت برداشته بود)، دعا کنند (عفیف، ۶۱-۶۲) و بدین ترتیب، ارادت خود را به مشایخ چشتیه آشکار ساخت. علاوه بر چراغ دهلی که تا پایان عمر، مورد احترام فیروزشاه بود (Rizvi, 186-187)، سلطان با دیگر مشایخ چشتیه چون قطب‌الدین منور و شیخ نور نیز مناسبات دوستانه‌ای داشت. وی پس از ساخت شهر «حصار فیروز» به ملاقات شیخ نور در هانسی رفت و از وی خواست برای رونق بخشیدن به شهر تازه تأسیس، در آنجا ساکن شود. هر چند شیخ نور، دعوت سلطان را نپذیرفت (عفیف، ۱۳۱-۱۳۳). فیروزشاه تغلقی برای تربیت مشایخ چشتیه، به ویژه تربیت نظام‌الدین نیز احترام زیادی قایل بود و به زیارت مقابر آنها می‌رفت (فیروزشاه، ۱۹؛ عفیف، ۱۹۶-۱۹۵).

محمد بن یوسف حسینی، مشهور به گیسودراز (۸۲۵ق)، آخرین صوفی مشهور سلسله چشتیه در دوره سلاطین دهلی بود. او در دوره محمد بن تغلق به اجبار برای مدتی دهلی را ترک کرد. اما پس از درگذشت محمد، دوباره به دهلی بازگشت و تا قبل از حمله تیمور در ۸۰۱ق در این شهر زیست. به رغم این که گیسودراز، تا پیش از سفر به دکن، مدت زیادی در دهلی حضور داشت، منابع تاریخی و تذکره‌ها، گزارشی درباره ارتباط وی و سلاطین دهلی نداده‌اند. ظاهراً این موضوع، به سبب پرهیز گیسودراز از پرداختن به امور سیاسی و حکومتی بوده است (Anjum, 483).

سلاطین دهلی و سهروردیه

سهروردیه از دیگر سلسله‌های مهم در شبه قاره هند، در دوره سلاطین دهلی بودند. بنیانگذار این سلسله در شبه قاره هند، شیخ بهاء‌الدین زکریا مولتان‌ی (۶۶۱د)، از خلفای شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی (۶۳۲ق)، بود. بهاء‌الدین، خانقاه باشکوهی در مولتان داشت. سلاطین دهلی مناسبات دوستانه‌ای با مشایخ سهروردیه داشتند. مشایخ این

سلسله، برخلاف چشتیه، از دخالت در امور سیاسی و پذیرش مناصبی چون شیخ الاسلامی ابایی نداشتند. ظاهراً تعالیم طریقت سهروردیه، در نگرش این مشایخ به سیاست و حکومت بی تأثیر نبود. شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی، در دوره خلیفه عباسی الناصر، شیخ الاسلام بغداد بود و از جانب خلیفه به عنوان سفیر به دربار ایوبیان و خوارزمشاهیان فرستاده شد (تبریزی، ۵۲۲-۵۲۳؛ شیمل، ۱۰۸؛ عزیزاحمد، ۵۷-۵۸؛ Rizvi, 225). شیخ بهاء‌الدین زکریا مولتانی، بنیانگذار و مروج طریقت سهروردیه در هند نیز به مانند شیخ شهاب‌الدین به امور سیاسی و حکومتی بی میل نبود. خانقاه صوفیان سهروردیه در مولتان تا حمله تیمور به شبه قاره هند در ۸۰۱ق، همچنان از پر رونق بود، اما در پی آشفته‌گی‌های پدید آمده پس از حمله تیمور، به تدریج از اعتبار و شهرت سهروردیه در هند کاسته شد (عزیز احمد، ۵۸-۵۹).

در دوره التتمش برخی از مشایخ سهروردیه، مناصب حکومتی داشتند. مجدالدین حاجی از مریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی دو سال منصب «صدر ولایتی» و شیخ نورالدین مبارک غزنوی که به «امیر دهلی» نیز مشهور بود، برای مدتی منصب «شیخ‌الاسلامی» داشتند (برنی، ۴۱-۴۴، ۹۳-۹۴؛ محدث دهلوی، ۵۴). مشهورترین صوفی طریقت سهروردیه در دوره التتمش شیخ زکریا مولتانی (د. ۶۶۱ق) بود که مدتی منصب «شیخ‌الاسلامی» داشت. او در منازعه میان التتمش و ناصرالدین قباچه حاکم سند، از سلطان حمایت کرد (دهلوی، ۵۰-۵۱؛ هاشمی، ۹۸-۱۰۱؛ عزیزاحمد، ۵۸).

پس از درگذشت شیخ بهاء‌الدین زکریا مولتانی، پسر وی شیخ صدرالدین (د. ۶۸۴ق)، و نوه‌اش شیخ رکن‌الدین (د. ۷۳۵ق)، مناسبات دوستانه‌ای با امراء و سلاطین معاصر خود داشتند (برنی، ۱۱۳؛ بکری، ۴۰-۴۱؛ ابتسام، ۱۲۲-۱۲۷). در دوره سلطنت علاء‌الدین خلجی، رکن‌الدین سهروردی نفوذ و اعتبار معنوی زیادی داشت. برنی (۳۴۱-۳۴۸) او را در زمره مشایخی آورده که به زعم وی، آبادنی و آسایش دوره علائی به برکت وجود آنها بوده است. در ۶۹۶ق، که علاء‌الدین برای سرکوب آرکلی‌خان (پسر جلال‌الدین فیروزشاه خلجی)، به مولتان لشکر کشی کرد، آرکلی‌خان، با وساطت بهاء‌الدین، تسلیم سلطان شد (همانجا؛ بکری، ۴۳؛ فرشته، ۳۵۶/۱). در دوره سلطنت قطب‌الدین مبارکشاه خلجی نیز شیخ رکن‌الدین، اعتبار زیادی داشت. تیرگی مناسبات قطب‌الدین مبارکشاه و نظام‌الدین اولیاء نیز موجب شده بود تا سلطان برای کاستن از نفوذ نظام‌الدین، شیخ رکن‌الدین را بیشتر مورد توجه قرار دهد (غوئی شطاری، ۴۹؛ محدث دهلوی، ۱۲۵؛ آریا، ۱۴۸-۱۴۹).

همچنین هرگاه شیخ رکن‌الدین به دربار سلطان می‌رفت، مردم، خواسته‌ها و حاجت‌های خود را نوشته و به توسط وی برای سلطان می‌فرستادند و اطمینان داشتند که به خواسته خود خواهند رسید (Rizvi, 212).

غیاث‌الدین تغلق بنیانگذار سلسله تغلقیان نیز مناسبات دوستانه‌ای با شیخ رکن‌الدین سهروردی داشت. احتمالاً در آخرین لشکرکشی سلطان به لکنوتی، شیخ رکن‌الدین نیز همراه وی بود و هنگامی که در «افغان‌پور» در نزدیکی دهلی کوشک غیاث‌الدین بر سر وی آوار شد و سلطان در گذشت، رکن‌الدین نیز در کوشک حضور داشت، اما اندکی پیش از خراب شدن کوشک، خارج شده بود (غوئی شطاری، ۵۰-۵۱). محمد بن تغلق (که به داشتن رابطه خصمانه با مشایخ چشتیه مشهور بود)، با مشایخ سهروردیه غالباً مناسبات دوستانه و محترمانه‌ای داشت. وی، شیخ رکن‌الدین را بسیار محترم می‌داشت و صد روستا را برای تأمین مخارج خانقاه، به وی اختصاص داد (Rezvi, 212). روایت عصامی (۴۳۹)، از معاصران سلطان محمد، در باره لشکرکشی سلطان به مولتان، ارادت سلطان را نسبت به شیخ رکن‌الدین نشان می‌دهد. سلطان پس از تسخیر مولتان در صدد قتل عام مردم برآمد، اما با وساطت شیخ رکن‌الدین از تصمیم خود، صرف نظر کرد (نیز نک: برنی، ۴۷۹؛ بکری، ۴۷-۴۸).

جلال‌الدین بخاری نیز از مشایخ سهروردیه و هم عصر با محمد بن تغلق بود که رابطه نیکویی با سلطان داشت و چند روستا برای تأمین مخارج خانقاه، به وی اختصاص داده شده بود (محدث دهلوی، ۲۸۷-۲۸۵). البته مناسبات سلطان با مشایخ سهروردیه، گاه متأثر از انگیزه‌های شخصی یا سیاسی، به تیرگی می‌گرایید. چنان که به دستور محمد بن تغلق، شیخ هود از مشایخ سهروردیه و از نوادگان شیخ رکن‌الدین سهروردی را به اتهام تحریک مغولان برای حمله به دهلی، به زیر پای فیل انداختند (ابن بطوطه، ۴۸۶/۲-۴۸۷).

سلطان فیروزشاه تغلقی نیز با شیخ جلال‌الدین بخاری مناسبات دوستانه‌ای داشت و به نوشته عقیف (۵۱۴) «میان هر دو بزرگوار محبت و مودت از بطانه چون دوستان یگانه بود». در آخرین لشکرکشی فیروزشاه تغلقی به تهته، شورشیان که توان مقابله در خود نمی‌دیدند و از ارادت سلطان به شیخ جلال‌الدین نیز آگاه بودند، شیخ را واسطه قرار دادند (عقیف، ۲۴۰-۲۴۲). شیخ جلال‌الدین هر سال برای ملاقات سلطان، به دهلی می‌رفت. عقیف (۵۱۴-۵۱۶)، گزارش یکی از ملاقات‌های شیخ با سلطان را به تفصیل بیان کرده است.

خاندان شیخ بهاء‌الدین زکریا مولتانی در مولتان نیز مورد احترام فیروزشاه تغلقی

بودند و روستاها و باغهای از سلطان دریافت کرده بودند که درآمد حاصل از آن، بر رونق خانقاه سهروردیه، افزوده بود (برنی، ۵۶۰). فیروزشاه در ۷۵۳ق، شیخ صدرالدین از نوادگان شیخ بهاءالدین را منصب شیخ الاسلامی داد (سرهندی، ۱۲۴؛ ماهرو، ۳۵-۴۱). گزارش عفیف (۲۸۷) درباره ترتیب قرارگرفتن امرا و اشراف در دربار، جایگاه والای شیخ الاسلام را در دوره فیروزشاه نشان می‌دهد:

«سلطان برخاستی استقبال نمودی و دست سوی پایهای شیخ الاسلام آوردی و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در کنار گرفتی و دعا کردی بعده هر دو نفر یکجا متصل می‌نشستند، ثالث را در آنجا مدخل نبود».

در دهه‌های پایانی سلطنت سادات، سهروردیه همچنان در مولتان نفوذ و اعتبار داشتند. در دوره سلطنت علاءالدین در ۸۴۷ق، که قلمرو وی به دهلی و اطراف آن محدود شده بود؛ شیخ یوسف قریشی که تولیت خانقاه شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی را بر عهده داشت، از ضعف سلطنت دهلی استفاده کرد و برای مدت کوتاهی در مولتان و اُچ، خطبه و سکه به نام خود کرد (بکری، ۱۴۸-۱۵۰؛ عزیزاحمد، ۵۸-۵۹). از صوفیان مشهور سلسله سهروردیه در دوره سلطنت لودیان نیز می‌توان به شیخ سماءالدین و مرید وی شیخ جمال‌الدین کنبو اشاره کرد. سلطان سکندر لودی برای شیخ سماءالدین احترام زیادی قائل بود. او پس از درگذشت بهلول لودی و پیش از این که تاج شاهی را بر سر گذارد، برای تبرک، به نزد شیخ رفت و از او اجازه خواست (بدائونی، ۲۱۶/۱؛ محدث دهلوی، ۴۲۰-۴۲۱). شیخ جمال‌الدین کنبو نیز از ملازمان سلطان سکندر بود و برای وی به فارسی شعر می‌سرود (بدائونی، ۲۲۳/۱؛ محدث دهلوی، ۴۵۶-۴۵۸).

نتیجه

در سده هفتم و هشتم هجری و هم‌زمان با اوج اقتدار سلاطین دهلی، مشایخ دو سلسله چشتیه و سهروردیه در بین طبقات مختلف جامعه، از مردم عادی تا امیران و صاحب منصبان، نفوذ معنوی زیادی داشتند. از این رو سلاطین دهلی برای دستیابی به مشروعیت و مقبولیت، غالباً مناسبات صمیمانه و محترمانه‌ای با مشایخ این دو سلسله داشتند. مشایخ چشتیه و سهروردیه در موضوع پرداختن یا نپرداختن به امور سیاسی و چگونگی ارتباط با حکومت، هم عقیده نبودند. هر چند کسی چون چراغ دهلی، از مشایخ مشهور چشتیه، به ناچار و در پی اصرار محمد بن تغلق برای مدتی منصب «جامه داری خاص» سلطان را برعهده گرفت؛ اما بیشتر مشایخ این سلسله، از ابتدای تشکیل

سلطنت دهلی، از ارتباط با حکومت و پرداختن به امور سیاسی دوری می‌کردند و اقطاع و مناصب درباری را نمی‌پذیرفتند. برخلاف چشتیه، مشایخ سهروردیه از ابتدای تشکیل سلطنت دهلی، مخالفتی با پذیرش منصب، اقطاع و هدایای سلاطین دهلی نداشتند و بین آنها و سلاطین، غالباً مناسبات دوستانه‌ای وجود داشت و سلاطین به حمایت معنوی آنها پشت گرم بودند. البته مناسبات مشایخ سهروردیه و سلاطین دهلی نیز گاه رو به تیرگی می‌گذاشت.

منابع

- آریا، غلامعلی، *طریقه چشتیه در هند و پاکستان و خدمات پیروان این طریقه به فرهنگ اسلامی و ایرانی*، تهران، کتابفروشی زواری، ۱۳۶۵.
- ابتسام، محمد نفیس، *ملتان اور سلسله سهروردیه*، لاهور، ۱۹۹۸.
- ابن بطوطه، *رحله*، تصحیح محمد عبدالمنعم عریان و مصطفی القصاص، بیروت، دار احیاء العلوم، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- امیر خسرو، *مثنوی نه سپهر*، تصحیح وحید مرزا، کلکته، ۱۹۴۸.
- بدائونی، عبدالقادر، *منتخب التواریخ*، تصحیح مولوی احمد علی صاحب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.
- برنی، ضیاءالدین، *تاریخ فیروزشاهی*، تصحیح مولوی سیداحمد خان صاحب، کلکته، آسیاتک سوسیئتی بنگاله، ۱۸۶۲.
- بکری، محمد معصوم، *تاریخ سند (معصومی)*، تصحیح عمر بن محمد داود پوته، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- تبریزی، ابوالمجد محمد بن مسعود، *سفینه تبریز* (چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
- جمالی دهلوی، حامد بن فضل الله، *سیرالعارفین* (چاپ سنگی)، دهلی، مطبعه رضوی، ۱۳۱۱ق.
- چشتی دهلوی، آفتاب، *تحفة الابرار*، لاهور، مکتبه النبویه، ۱۳۲۳ق.
- چشتی، دیه بن عبدالرحیم، *سیرالاقطاب* (چاپ سنگی)، لکهنو، منشی نول کشور، ۱۳۳۱/۱۹۱۳.
- سرهندی، یحیی بن احمد، *تاریخ مبارکشاهی*، تصحیح محمد هدایت حسین، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- سیرت فیروزشاهی*، پتنه، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، ۱۹۹۹.
- شیمیل، آن ماری، «ظهور و دوام اسلام در هند»، ترجمه حسن لاهوتی، *کیهان اندیشه*، خرداد و تیر ۱۳۶۸.
- عزیز احمد، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، مترجمان نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران، کیهان، ۱۳۶۶.

- عصامی، عبدالملک، *فتوح السلاطین*، تصحیح یوشع، مَدَرس، ۱۹۴۸.
- عفیف، شمس سراج، *تاریخ فیروزشاهی*، تصحیح ولایت حسین، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵.
- غوثی شطاری، محمد، *گلزار ابرار*، تصحیح محمد ذکی، پتنه، اورینتل پبلک لائبریری، ۱۳۷۳/۱۹۹۴.
- فیروزشاه، *فتوحات فیروزشاهی*، تصحیح شیخ عبدالرشید، علی گره: مسلم یونیورسیتی، ۱۹۵۴.
- ماهرو، عین الملک عبدالله، *انشای ماهرو*، تصحیح عبدالرشید، لاهور، اداره تحقیقات پاکستان، ۱۳۴۴/۱۹۶۵.
- محدث دهلوی، عبدالحق، *اخبار الاخیار فی اسرار الابرار*، تصحیح علیم اشرف خان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- میرخورد، محمدبن مبارک علوی کرمانی، *سیرالاولیاء*، لاهور، موسسه انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸/۱۹۷۸.
- نظامی، خلیق احمد، *سلاطین دہلی کی مذہبی رجحانات*، دہلی، اداره ادبیات دلی، ۱۹۸۱.
- هاشمی، حمیدالله شاه، *احوال و آثار حضرت بہاء الدین زکریا مولتانوی*، لاهور، زاہد بشیر پرنٹر، ۱۴۲۰/۲۰۰۰.
- ہروی، نظام الدین احمد، *طبقات اکبری*، کلکتہ، ایشاتک سوسائٹی بنگال، ۱۹۲۷.
- ہندوشاہ استرآبادی (فرشتہ)، محمد قاسم، *تاریخ فرشتہ*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۷.

Anjum, Tanvir, *Chishtia Silsilah and the Delhi Sultanate: a study of their relationship during 13th and 14th centuries*, Department of History Quaid-i-Azam University, Islamabad, 2005.

Digby, Simon, "The Sufi Shaykh and the Sultan: A conflict of claims to Authority in Medieval India", in: *Iran*, V. 28, 1990.

Lane-Poole, S, *The coins of sultans of Delhi in British museum*, London, 1887.

Munshi, R.N, *The History of the Kutb Minar (Delhi)*, Bombay, 1911.

Nizami, Khaliq Ahmad, *The Life and times of shaikh Nasiruddin Chirag-i-Delhi*, Idarah-i-Adabiyat-i-Delhi, 1991.

Qama-ul-Huda, *Striving for Divine union spiritual exercises for Suhrawardi Sufis*, Routledge & Curzon, London & New York, 2003.

Rizvi, Athar Abbas, *A History of Sufism in India*, Munshiram Manoharlal, New Delhi, 1975.

Thomas, E, *The Chronicles of the Pathan Kings of Delhi*, Amsterdam, 1981.